

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Children

کودکان

مینو فتاحی

۰۴ نومبر ۲۰۱۳

عروس امانتی

مادرم ۱۰ ساله بود که برای پسر عمویش که ۹ سال از وی بزرگتر بود، عقدش کردند. وقتی خانواده ها از مهریه، شیربها و جهاز حرف زدند یکی از شرطهای خانواده عروس (بچه) این بود که بعد از مراسم عروسی، مادر شوهر یک سال عروس (بچه) را به طور امانت پیش خود نگه دارد. تا بعد از عادت ماهانه و کمی بالغ شدن با شوهرش در یک اطاق بخوابند.

از حرفهای مادرم فهمیدم که این امانت به یک سال هم نکشیده است. چند ماه بعد از عروسی، مادر اولین رابطه جنسی (تعرض) را تجربه می کند.

برایم سؤال بود. چرا تسلیم شدی؟ چرا خانواده ات تو را شوهر دادند؟ مادر می گفت من بچه بودم و از پدرم حساب می بردم. در واقع این تصمیم سالها قبل گرفته شده بود. یعنی چند سال بعد از تولدم، من برای پسرعمو نشان شده بودم. علاوه بر آن پدرم آدم مذهبی و متعصبی بود. همیشه سرگرم خواندن قرآن و رساله بود. با درس خواندن و بیرون رفتن دخترها هم مخالف بود و تأکید خاصی نسبت به ازدواج داشت. می گفت ازدواج سنت پیغمبر است. دختر امانتی است که باید درست ننگش داری تا به دست صاحبش برسانی.

مادر تعریف می کرد بعد از عروسی، همه عجله داشتند من زود بزرگ بشم. لباس پوشیدن، حرف زدن، گفتن، خندیدن و هر کاری می کردم کنترل و ایراد گرفته می شد.

می گفتند توشوهر کردی، تو زنی، نباید مثل بچه ها رفتار کنی. ارتباطی با همسن های خودم نداشتم به جای آن رفت و آمد خانوادگی با افرادی بود که شوهرم در نظر می گرفت و در این روابط من تازه عروس بودم و زیر ذره بین قضاوتهای مختلف اطرافیان. بعضی چیزها خیلی عوض نشده بود. قبلاً برای هر کاری پدرم دستور می داد و بعد از عروسی حتی برای دیدن پدرم باید از شوهرم اجازه می گرفتم. پدرم مرا به دست صاحبم رسانده بود. از مادر راجع به رابطه خصوصی اش با پدرم پرسیدم که چه احساسی داشته؟ با شرم و خجالت می گفت، همیشه نسبت به روابط جنسی و خوابیدن با پدر احساس ناراحتی می کرد.

اما مادر و عمه می گفتند سختی اش چند سال اوله، عادت می کنی چشم به هم بزنی چند تا بچه مامان صداقت میکنند. بماند که وقتی مادر به یاد اولین زایمانش در ۱۳ سالگی می افتاد. بغض گلویش را می گرفت هنوز بعد از سالها خود را در مرگ نوزاد یک ماهه ای که در اثر بی تجربگی در مراقبت از دست داده بود، سرزنش می کرد.

فهم و درک این مسأله بر ایام سخت بود. بچه ها چطور می توانند در آن سن ازدواج، زایمان و رابطه جنسی را تحمل کنند. وقتی مادر از خاطراتش حرف می زد، متوجه می شدم چرا از بیان احساس و از یک جا خوابیدن با پدر رنج می کشد. مسلماً رابطه ای که برپایه تعرض به یک کودک است نمی تواند جای خود را به یک رابطه زیبا و با احساس و برابر بدهد.

اما در مورد مادر حس انجام وظیفه بود. باری که از لحظه عقد بر دوشش بود. مهم نبود بچه است. مهم نبود خلاف میلش او را شوهر دادند و مهم نبود از نظر جسم و روان به او تجاوز می شود. مهمترین مسأله رضایت شوهر و اجرای دستور قرآن و سنت حسنه پیامبر بود. باورهای مذهبی، فرهنگ پوسیده و قوانین ضد حقوق کودک عمل شنیع تجاوز به دختر بچه ها را به اسم ازدواج، تحفه پیچ می کنند و به خورد آنها می دهند.

ازدواج حمله ای به تمام رویاهای کودکی و آرزوهایشان است. اثرات آن سالها روی تمام زندگی آنها سایه می اندازد. گاهی فکر می کنم چه واژه ای برای اینهمه تعرض و آسیب مناسب است؟

اخیراً کتابی به نام (A Stolen Life) «زندگی دزدیده» شده، خواندم. نویسنده این کتاب زنی ۳۲ ساله به نام چسی دوگارد (Jaycee) Dugard است که در یکی از ایالتهای امریکا زندگی می کند. او براساس زندگی واقعی خود کتاب را نوشته است.

وقتی چسی ۱۱ ساله بوده است در راه مدرسه توسط یک مرد ۴۰ ساله دزدیده می شود. مرد او را به مدت ۱۸ سال زندانی می کند. چسی در ۱۳ سالگی اولین بچه و در ۱۷ سالگی دومین بچه اش را به دنیا می آورد.

او در صفحات اول کتاب از زندگی عادی یک دختر بچه با تمام علانقش مثل اسباب بازیها، مدرسه و دوستان و مادرش حرف می زند. سپس به یک باره همه چیز زیر و رو می شود و امیدهای دختر و کودکی اش زیر آوار می رود.

او در بیان خاطراتش از ترس وحشت دوری از خانواده شرایط سخت جسمی و روحی و بدتر از همه لحظاتی که مرد به او تجاوز می کند، می گوید. جسی هنگامی که کودکی ۱۳ ساله است، نوزادی به دنیا می آورد. وقتی کتاب را می خوانم ناخود آگاه به یاد مادرم و تمام دختر بچه هائی که شوهر داده می شوند، افتادم. اگر آنها هم بنویسند، فرق چندانی با این جمله ها ندارد. شاید بعضی ها بگویند جسی توسط یک مرد دزدیده شد و خانواده هیچ اطلاعی از او نداشتند. اما دختر بچه ها با اطلاع خانواده ازدواج می کنند، آنها حضور دارند.

اما مگر ماهیت این دو فرقی می کند؟ خوشبختانه چسی نجات پیدا می کند. مرد را به جرم دزدیدن جسی و تعرض به او به زندان می اندازند. دادگاه تشخیص می دهد که او بیمار است که این رفتار را داشته است.

اما دردناک است در ایران کشوری که برپایه قوانین مذهبی و ارتجاعی است هر روز قانون جدیدی علیه حقوق کودکان تصویب می کند.

این سیستم بیمار و عقب مانده نه تنها صلاحیت قانون گذاری را ندارد، بلکه باید به دلیل دزدیدن زندگی دختر بچه ها، محاکمه شود.

تنگ بر این قوانین اسلامی که رسماً مجوز دزدیدن زندگی بچه هارا می دهد.

نشریه کودکان مقدماتی، شماره ۱۰۹